

گیلان در جنبش مشروطیت

مؤلف: ابراهیم فخرائی

۳۱۱ صفحه

ناشر: شرکت سهامی کتابهای جیبی

داشت يك ملاي نافذالكلمه و مورد توجه قاطبه گيلانيان بود. گواينكه در ضديت علني اوبا مشروطه و مشروطه خواهان اعتبار و وجاهتش را تا حدود زيادى از دست داد، و به قدرى منفور واقع شد كه پس از مرگش شاعري، به نام ميرزا محمدرضا، اشعار هجوى به زبان گيلكي ساخت و سال مرگش را به عنوان «ماده تاريخ» با جملات مستهجنى بيان نمود كه از نظر رعائت نزاکت از ذكرش در اینجا خوددارى مى شود.

از جهات منفور شدن حاجى خمامى يكي هم داستان مخالفتش با حاجى ميرزا نصرالله ملك المتكلمين است. نامبرده كه از رشت عازم سفر بادكوبه بود، بنا به شيوه هميشگى خود، بالاي مبر، اذهان عموم را به حقايق دين اسلام آشنامى ساخت و در باره آزاد بودن و آزاديستن زير پرچم قانون و عدالت داد سخن مى داد و كسانى را كه نمى خواهند ملت اسلام در شاهراه تعالى بيفتند و سربلند و سرافراز باشد خائن مى ناميد.

حاجى خمامى گفته بود: گفتار اين مرد با اصول مسلماني ميبانت دارد.

معروفيت حاجى خمامى از آن زمان شروع شد كه تازه از نجف برگشته فتوايى عليه يك تفارمنى تبعه روس صادر کرده بود.

تفصيل واقعه را سالندان گيلان اين طور نقل کرده اند كه يك نفر ارمنى، ساكن رشت كه با يك زن معروفه غير ارمنى ارتباط بهم زده بود، به خانه اش آمد و شد مى كرد، به طوري كه كاسيكارهاي محله او را دیده زاغ سانش را چوب زدند. وقتى جريان واقعه به استحضار حاجى خمامى رسيد گفت: چنانچه اين ارتباط به وضعى كه تعريف مى شود توسط چهارشاهد عادل يمين مسلم شود، من حكم شرعى را در اين باره اعلام خواهم كرد. دو نفر طلبه تا دو فرد عايدى كه از شهود عيني واقعه بودند حضور مرد اجنبى را در خانه زن مسلمان، آن هم در حال شرب، گواهي كردند. حاجى خمامى فتوي داد كه هر دو مهورالدم اند و بايد به قتل برسند. مردم متعصب به خانه آن زن ريخته ارمنى را به وضع فجيعى كشتند و زن معروفه را به جوال انداخته سنگسار كردند.

خبر به تهران رسيد و ناصرالدين شاه در غضب شد و اعتراض روسها كار را به جاهای بارك كشانيد. حاجى خمامى به تهران احضار شد و به خانه حاجى ملاعلى كنى ورود كرد و وقايع مزبور را از ابتدا تا انتها شرح داد، حاجى ملاعلى، كه ملاي منتقضى بود و در دربار ناصري قريبي تمام داشت، در مقام حمايت از حاجى خمامى، اذن شرفيابي خواست و مهمانش را به همراه برد. شاه به حاجى خمامى تغير كرد و گفت: حكم تاشايانه دادى و روابط دودولت را بهم زدى. اکنون خلق هسايه شمالي نسبت به ما تلخ است، به طوري كه ممكن است اتفاق ناگواري روى دهد. چرا فكر نكردى و عاقبت كار را جلو چشم نياوردى و بدون رعائت اطراف و جوانب دست به يك چنين اقدام خطير زدى؟

حاجى خمامى گفت: من به تكليف شرعيم عمل كردم. شاه گفت: فتواي مجتهدين بايد به اطلاع مقامات دولت برسد و آنها مجرى احكام باشند نه مردم، وظيفه شما اين بود كه متحرفين از قوانين اسلام را، كه مهورالدم تشخيص مى شوند، به مقاماتي كه كيقره های مقرره را اجرا مى كنند معرفى نمائى.

حاجى خمامى في الفور تكه كاغذى را از لاي معامله بيرون كشيد و به شاه داده گفت: بسم الله اينها مهورالدم اند، امر بفرمائيد حكم شرعى را درباره اينان اجرا كنند.

شاه، كه تا حدى غافلگير شده بود و از طرفى نمى خواست مخالف احكام شرع معرفى شود و از حاجى ملاعلى حساب مى برد، مجلس را به سردي برگزار و هر دو نفر را مرخص كرد.

كساني كه نغمه مشروطيت به مذاقشان خوشايند نبود و يا آن به جهاني به مخالفت برخاسته بودند، كم نبودند و اجتماعاتي هم داشتند كه گاهي منظم و زماني بر حسب اقتضاى وقت تشكيل مى يافت، و در باره بدعت جديد كه به عقیده آنان با اينها آن را مطرح ساخته بودند گل مى گفتند و گل مى شنيدند. معيذا قدرت و شهامت و نفوذ چند نفرى را كه در زير بيان خواهد شد ندامتند:

۱- حاجى ملا محمد خمامى: مرجعيتى را كه ملاقربانعلی در زنجان و حاجى ميرزا حسن مجتهد در تبريز و حاجى شيخ فضل الله نوري در تهران داشت، اين مرجعيت را حاجى خمامى در رشت دارا بود. ملاي بود مقتدر و داراي حوزه تدريس و محضرش جاي حل و فصل مرافعات و نوشتجاتش نزد حكام شرع و عرف نافذ.

چنانكه معروف است يكي از فرزندان حاجى وكيل الما عابا را به منرش طلبيده و به مناسبت نغمه تازه اى كه از او و برادرانش به كوشش رسانيد بودند، نامبرده را كلك زده بود.

نظرش درباره نهضت مشروطيت از جوابي كه به استفتاء يكي از مومنين نوشته است روشن مى شود:

سؤال از حضرت حجة الاسلام و مروج الاحكام و مرجع الانام آقای حاجى ملا محمد خمامى، مدظله العالی.

معروض محضر انور مى دارد در توقيح مقدس حضرت ولي عصر، عجل الله فرجه، به ما پيروان مذهب جعفرى خطاب مستطاب چنين صادر شده است كه اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى روايات اخبارنا. يكي از حوادث بزرگ كه در عصر ما واقع شده و در موافقت كردن با مخالفت نمودن با آن تكليف ما مسلمانان رجوع به شما سلسله جليله مجتهدين مى باشد، دايتان مشروطيت است. اين وضع مستحدث، كه از مختراعات مردم اروپا بوده معلوم به آن ملل در هستيهای اجتماعيه خودشان است، آيا با دين مبين اسلام سازگار است يا خير؟ و قانون و مساوات و حریت كه اساس عمده اين وضع است آيا با قوانين مقدسه شرع منطبق مى شود يا نه؟ تكليف گاه اهل قبله، بخصوصه دارالشوكة، در ابتداء و انفاء مشروطه در ممالك اسلاميه چه چيز است؟ چون عوام الناس و افراد جاهل بايستي به حكم عقل رجوع به عالم نمايند عليهذا به توسط اين چند سطر در مقام تصديق برآمد و اسئلو اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون.

جواب: اين حادثه، كه در اين عصر واقع و تسميه به اسم مشروطه شده، اعادنا لله و كافة المسلمين من شرها، قلع و قمع آن بر هر مقتدرى لازم است و ابدا سازگارى با قواعد اسلام و مسلماني ندارد. قانون حریت و سويت يا قوانين مقدسه شريعت مطهره منطبق نيست. كدام عضو از اعضاء انسان در شرع انور به حریت موسوم است؟ خداوند متعال برای هر عضو حدى مقرر فرموده، نه چشم و نه گوش و نه زبان و نه ساير اعضاء را آزادي نداده برای هريك حدى در شرع است. سويت در طبقات افراد انسان چه وقت بوده و صاحب شرع، اين سويت را كي مقرر فرموده؟ اين مشروطه كه ملحوظ افتاد جز قتنه و فساد و فرويج باطل و توهمين اسلام نيست. بر قاطبه اهل قبله و اهل اسلام است كه در اطفاء نائرة اين فتنه مشروطه به جان و مال كوشش نمايند و دين قويم اسلام را از شر اين مشروطه آسوده دارند (۱).

حاجى ملا محمد خمامى به علت روايى كه با روحانيون مخالف مشروطه ولايات و عراق عرب، و از جمله آنها سيد محمد كاظم يزدي (مرجع تقليد)،

از این تاریخ حکام گیلان و علمای همعصرش از او حریم می‌گرفتند و در مقام تکریم و جلب حمایتش برمی‌آمدند. تنها ملائی که از بعضی فتاویٰ خنماهی ایراد می‌گرفت ملاعیسی، پدر مرحوم شیخ عبدالحسین رشتی، بود.

ملاعیسی مجتهدی جامع‌الشرایط و به‌زهد و تقوی معروف بود. در مراعات بیطرفانه و بدون توقع مالی حکم می‌داد، مشکلات فقهی طلاب را به‌وضعی رضایتبخش حل می‌کرد. خود حاجی خنماهی نیز به‌فضل و تقوایش اعتقاد داشت. فرزندش شیخ عبدالحسین رشتی یکی از علمای بزرگ و از مفاخر گیلان بود که در مدرسه صدر تهران تدریس می‌کرد و حوزه درس حکمتش را در نجف اغلی از علمای شهیر درک کرده‌اند. در حاشی کافی است گفته شود که مرحوم مرتضی فرهنگ (ترجمان‌الممالک) ، که خود از اساتید علم و ادب و فلسفه و اخلاق بود، به‌شاگردی شیخ عبدالحسین رشتی افتخار می‌کرد، و در مجالس پذیرایی خانهاش در روزهای چهارشنبه عظمت استاد را به‌وجه عالمانه‌ای می‌ستود.

داستان دشمنی حاجی خنماهی با شیخ ابوالقاسم افصح یکی از جهات دیگر مغفورتش به‌شمار می‌رفت. افصح مدیر خیر الکلام و خیر الکلام روزنامه ناشر افکار مشروطه‌خواهان بود.

سردار افخم، که در جلب و اذیت مشروطه‌خواهان دمی نمی‌آسود، با حاجی خنماهی همفکر و هم‌داستان بود و این دو به‌همراه خانه مظنون قراق و فراش فرستاده مشکوکین را کتک زده اذیت می‌کردند.

روزی درخانه سید تقی نام، مجاهد قزوینی، ساکن نشسته مشغول صحبت بودند که ناگهان قراشان حکومت سر رسیدند؛ دو نفر را دستگیر و به‌درخانه برده به‌فلک بستند، نفر سوم، که علی‌اصغر نام داشت، موفق به‌فرار گردید و به‌شهبندی عثمانی متحصن شد. حاجی خنماهی به‌سردار افخم پیغام داد که افصح مدیر خیر الکلام محرک اشتناش است و باید بی‌درنگ دستگیر و زندانی شود. افصح را گماشتگان حاکم دستگیر و به‌زندان انداختند و سید احمد نامی را، به‌تصور اینکه علی‌اصغر فراری است، کتک بسیار زده و به‌خفت و خواری به‌دارالحکومه بردند.

حاجی خنماهی از دستگیر شدن افصح خوشحال شد و با حال نقاقت و کسالت به‌دارالحکومه رفت (۴) تا دستگیر شدن افصح را به‌حاکم گیلان تبیین بگوید و مراتب رضامندیش را حضوراً ابلاغ کند.

در این وقت سید احمد بدبخت، که به‌جای سید علی‌اصغر اشتباهاً گرفتار شده بود، به‌حاجی خنماهی نزدیک شد و سلام داد و هنوز چند کلمه راجع به‌یگانه‌اش نگفته بود که حاجی خنماهی مجال نداد و به‌تصور اینکه سید علی‌اصغر است با تنگ حوصلگی و عصبانیت گفت: « برید این سید ملعون را خفه کنید. »

بیچاره سید احمد زیر دست و پای قراشان و شاطرها از قدر کمات خورد تا بیحال شد. آنگاه او را در همین حال به‌زندان انداختند تا سرانجام با مداخله خاریلاوس، شهبندر عثمانی، مستخلص گردید. در همین هنگام حاجی میرزا حسن رشیده (پیر معارف) راهی که به‌مشروطه‌خواهان هم‌داستان بود، دستگیر و چند روزی به‌فصح و رشیده هم‌زندان و مصاحب یکدیگر بودند، تا آنکه افصح وسیله آقا بالا علم‌زاده از شهبندی عثمانی تامین‌نامه گرفت و آزاد شد و حاجی میرزا حسن رشیده به‌مشهد تبعید شد.

سردار افخم وقتی دید حاجی خنماهی به‌حال نقاقت به‌حکومتی آمده است، از باب دل‌سوزی گفت: جناب حجت‌الاسلام! چه لازم بود به‌حال کسالت اینجا تشریف بیاورید و خودتان را رنجور سازید. همین قدر که پیغام می‌دادید، کافی بود، اطاعت می‌کردم.

حاجی خنماهی جواب داد: مخصوصاً آمده‌ام تا به‌حکم قرآن به‌شما بگویم که افصح باید سربسته شود و همفکرانش تبعید شوند.

در ذیحجه ۱۳۳۶ ه. ق. که آزادیخواهان رشت در شهبندی عثمانی متحصن بودند، به‌حکم حاجی خنماهی کسی جرئت نداشت به‌متحصنین خواریار برساند. چه، اطراف شهبندی در محاصره بود و نمی‌گذاشتند کسی رفت و آمد کند؛ و آنها دوشاله‌روز بی‌آب و غذا مانده بودند. تا آنکه به‌همت مسیو یورگی یونانی (استرومبولیس) و میرزا مهدیخان (وکیل‌الدوله) و مسیولانندی به‌پناهندگان خواریار رسید (۴) .

از واقعیات دیگر زمان حاجی خنماهی تصمیمی است که در یکی از جلسات سری آزادیخواهان درباره‌ی شریعتمدار گرفته شد، و آن این بود که وسیله‌ی اصغر نام به‌او تکلیف کردند یا از شهر خارج شود یا منتظر عواقب شوم اقداماتش باشد. شریعتمدار مراتب را به‌حاجی خنماهی اطلاع می‌دهد و او به‌کمک حاجی سید محمود (روحانی)، دامادش، چادرهایی به‌علامت عدم رضایت از مشروطه در صحرای ناصریه رشت برپا می‌کند، و به‌عنوان روضه‌خوانی، طلبه‌های طرفدار خود را بآذان پول و شام و ناهار، به‌چادرها دعوت می‌کند و تصمیم می‌گیرند اجتماعاً به‌تهران رفته عدم رضایت خود را از واقعه مشروطیت اعلام کنند که موضوع شریعتمدار به‌پیشامد این اوضاع مسکوت می‌ماند.

تلگرافی که در زمینه اقدام مزبور از طرف محمد ولی‌خان خلعت‌بری (سپهدار) به‌فتح‌الله اکبر (سردار منصور) مخابره شد، حاکی از این بود که حاجی خنماهی و علمای همفکرش تعرضاً عازم مرکزند. تلگراف در مجلس شورای ملی (جلسه ۱۶ صفر ۱۳۳۵) قرائت می‌شود. در تلگراف قید شده بود که رنجش حاجی خنماهی از حاجی آقا رضا و انجمنهای رشت است؛ همچنین از کسانی که باعث مفسده‌اند. مستشارالدوله، وکیل تبریز، می‌گوید: کسانی که کنار دریا زندگی می‌کنند خوب می‌دانند که در هر دریایی که دوجریان باشد انقلاب در آن زیاد دیده می‌شود. حالا در ایران دو جریان پیدا شده و آن منازعه عدل و ظلم است. ما نباید متوقع باشیم که بدون انقلاب رفع ظلم شود.

از مجلس شورای ملی در جواب حاجی خنماهی، که تلگراف کرده بود تا از طرف دولت و مجلس تکلیفی برای انجمنهای رشت معین نشود به‌شهر نخواهیم برگشت (آن‌زمان صحرای ناصریه خارج شهر بود)، پاسخ رسید: باعث خیرت است در این موقع که باید در راه عدالت قدم بردارید این‌طور اقدام می‌نمایید. چون مأمور برای رسیدگی و اصلاح می‌آید، مثنی است حرکت را موقوفه دارید تا مأمور برسد.

در مجلس شورای ملی ضمناً مذاکره می‌شود که حاجی آقامیسر (بحر العلوم)، نماینده گیلان، تلگرافی به‌حاجی سید محمود روحانی مخابره کرده است مثلاً آنکه حرکت حجة الاسلام به‌موقع است و نباید به‌تلگرام مجلس وقع نماید. به‌مجلس پیشنهاد کنید انجمنهای رشت تعطیل شوند و دو نفر مفید (منصور سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بیبهانی است) از تهرآن تبعید گردند.

عده‌ای از نمایندگان گفتند چنین چیزی صحت ندارد و عاری از حقیقت است. عده‌ای دیگر به‌خشم آمده اظهار داشتند از این به‌بعد نباید حاجی بحر العلوم را به‌مجلس راه داد. لیکن تصمیم قطعی در این باب گرفته نمی‌شود. دو هفته از جلسات (۱۴ - ۱۳۳۵)، وقتی حاجی بحر العلوم وارد سالن می‌شود، هشت نفر از نمایندگان، که مخایره تلگراف را محقق می‌دانستند، از جلسه خارج شدند. گفتگو درمی‌گیرد که علت خروج اجتماعی حضرات چیست. موقتی به‌دنبالشان می‌روند که از موضوع آگاه شوند، جواب می‌شوند که یا جای ما است یا جای این سید.

نایب رئیس، و توفیق‌الدوله، از حاجی بحر العلوم تقاضا می‌کند به‌اتاق دیگر تشریف ببرند و با رفتن وی، واکلاهی خارج شده برمی‌گردند و مذاکرات پارلمانی آغاز می‌شود.

سید محمد طباطبائی می‌گوید عملی که با بحر العلوم شده صحیح نبود. درست است که درباره تلگراف نژدم اقرار کرده، اما باید رسیدگی می‌شد شاید جوابی داشته باشد.

حاجی خنماهی که وضع را چنین می‌بیند همراه حاجی شیخ علی به‌تهران آمده در مجلس شورای ملی حضور می‌یابد و با دلایلی که برایش اقامه می‌شود از مخالفت با مشروطیت دست برمی‌دارد.

حاجی خنماهی عادت داشت شخصاً در ایوان روضه‌میدانگاهی در باقی‌الله (بدیع‌الله) آذان بگوید. در یکی از صحنه‌ها که او مشغول آذان گفتن بود، تیری از طایفه مردی ناشناس، که روی درخت ابریشم کنار چاه میدانگاهی کمین کرده بود، به‌سمت او رها می‌شود ولی به‌علت تاریک بودن هوا و هدف‌گیری غلط به‌وی اصابت نمی‌کند و معروف می‌شود که ضارب تحرک‌شده میرزا کریم خان رشتی (خان‌اکبر) بوده است.

در حکمی که حاجی ، بعد از پیروزی مجاهدین و فتح تهران و شروع انتخابات رشت (دوره دوم تقنینیه) ، صادر کرد سطور زیر بر خواننده می شد :

بسم الله تعالی بر کافه عباد الله واجب لازم است اهتمام در امر مشروطه .
شک نیست که هر کس اخلاص کند در امر مشروطه ، داخل در جیش یزیدین معاویه است . العجل ، العجل ! منتخبین را زود بفرستید که طوئش اسباب سفک دماء و نهب اموال است . والسلام علی من اتبع الهدی

۴ - امیر اسعد تنکابنی - شخصیتی است که در گیلان نامش به ستیگری و مخالفت با مشروطیت یاد شده است . امیر اسعد فرزند محمد ولی خان خلعت بری (سپهدار) بود که تنکابنیهای مشروطه خواه از مطالبه و قسوتهای اوداستانهای زیادی نقل کرده اند . شاید در نقل بعضی از داستانها اغراقهایی هم به کار رفته باشد . چه ، در شهرستانهای کوچک ، اعمال حب و بغض زیاد متداول است که هنگام معرفی اشخاص تاثیر می بخشد ؛ و چون آن زمان ارتباط بین شهرها مثل حالا سریع و منظم نبود تا وقایع هر جا را بتوان در تاریخ وقوع یا در فاصله های کمتر شنید و به قضاوت پرداخت ، از این رو تمام روایات ، واز جمله اینکه مخالفین را به چاه می انداخت و زنده به گور می کرد ، نمی تواند مورد تایید قرار بگیرد .

در مجلس شورای ملی (جلسه ۷ ذیحجه ۱۳۳۴ ه ق) این مسئله عنوان شد که امیر اسعد تنکابنی شیخ محمد نامی را به چوب بسته و ریش را ، به جرم اینکه در انتخابات مجلس دخالت نموده ، تراشید است .

نماینده دیگر اعلام کرد ، سیدی را که از او طلب داشت به گناه اینکه چرا پولش را مطالبه کرده است آن قدر زده ، که زیر چوب مرده است .
عده ای از نمایندگان گفتند همانجا که شیخ کمک خوردن باید حاکم را به چوب بست .

سید محمد طباطبائی حقیقت را از صدر اعظم استعلام کرد . صدر اعظم در جوابش نوشت : آدم هرزه ای بود که تنبیه شده .
نصر السلطنه (پدر) و امیر اسعد (پسر) هراتی را تلگرافی تکذیب کردند .

میرزا ظاهر تنکابنی ، که نماینده مجلس و از فضلا و حکمای برجسته زمان بود ، گفت : « اگر این شیخ محمد مرد نکره و هرزه ای بود ، نصر السلطنه نوشته ای بندهد مبنی بر اینکه قبالمجات اعلای را که به خط این شخص استماع نموده باطل باشند . »

مجلس تصمیم گرفت امیر اسعد و شیخ محمد تنکابنی را به مرکز فراخوانده در کمیسیون تحقیق مجلس شورای ملی به کارشان رسیدگی کند .

۳ - حاجی شیخ علی فومنی - از آن بزرگان شیخ زین العابدین مازندرانی و حاجی میرزا حبیب الله رشتی ، سالیان دراز در نجف اشرف به تحصیل اشتغال داشت ، و پس از فراغ از تحصیل و نیل به درجه اجتهاد ، به رشت آمده به حکومت شریعه پرداخت و شهرتی بهم رسانید . او نه تنها با عقیده آزادیخواهان در کسب حریت همراه نبود بلکه در مخالفت با حکومت مشروطه از برای ضریق حاجی خمایی به شمار می رفت . در تلگرافی که مجلس شورایی به حاجی خمایی مخابره کرد و او را از حرکت منصرف ساخت ، نام حاجی شیخ علی نیز به دنبال اسم حاجی خمایی ذکر شده است . در حکومت آقا بالاخان سردار افخم ، پس از آنکه مجاهدین بر اوضاع شهر مسلط شدند ، شب دوم ربیع الثانی ۱۳۲۷ به منزلش ریخته وی را به قتل رسانیدند . فرزندش شیخ حسین ، که نام خانوادگیش را به مناسبت مقتول شدن پدرش « شهیدی » گذاشت و سالها رئیس تأمینات رشت بود ، قاتل پدرش را میرزا حسین خان کسائی می دانست .

علمای دیگری هم بودند که از حاجی خمایی و حاجی شیخ علی فومنی گیگاسری و میرزا مهدی شریعتمدار در مخالفت با مشروطیت الهام می گرفتند ولی نفوذ قابل توجهی نداشتند .

۴ - مالکین - البته همان قدر که علما و روشنفکران کشور در تایید مشروطیت ایران و قطع نفوذ مالکین و فئودالها سعی و مجاهدت می کردند ، عده ای هم ، که اکثریت با آنها بود ، در تضعیف مشروطیت و اعاده وضع به حال سابق می کوشیده اند . يك نمونه آن تلگرافی است که در صفر ۱۳۳۵ ه ق از طرف مالکین گیلان به مجلس مخابره شد و مشعر بر این بود که رعایای رشت از معنای مشروطیت ، آزاد بودن و ولدادن مالیات را استنباط کرده اند . بدین جهت

است که سرکش شده مالیات نمی دهند و تمامی رعیت خانه مختل است ؛ و از مجلس شورا تقاضای تعیین تکلیف کرده بودند ، که سید حسن تقی زاده ضمن توضیحاتی گفت : « مقصود از سرکشی که در این تلگراف ذکر شده ، گویا این باشد که مالکین و اربابها می خواهند سر رعایا را ببرند و آنها سر خود را به هنگام بریدن عقب می کشند . » در نتیجه گفتگوهای پارلمانی تصمیم گرفته می شود به انجمن ایالتی رشت تلگراف شود معنی مشروطیت را به مردمی که آنرا درست نفهمیده اند بفهمانند .

۵ - میرزا مهدی شریعتمدار - سرسلسله خاندان رفیع حاجی ملا رفیع است که به سال ۱۳۹۴ ه ق در گذشته است . بنا به نوشته اعتماد السلطنه در کتاب الآثار والانا (۴) پل منجیل (۵) و راه جهنم دره ویل سیاه رود از ساختمانهای اوست .

از فرزندانش یکی محمد ابراهیم ، معروف به حاجی مجتهد ، که مجتهدزاده های رشت از اعقاب اویند ؛ دیگری حاجی میرزا خلیل ، که از سران جیش مشروطه گیلان و نخستین رئیس بلدیة رشت بود ؛ دیگری میرزا مهدی بحر العلوم که بعدها به شریعتمدار ملقب گشت .

حاجی ملا رفیع یا مولار رفیع اهل قیلله رودبار و مرد ثروتمندی بود و نفوذ و شهرتش را از راه تمول به دست آورده بود . روایت است که به سال ۱۳۰۹ ه ق در رشت وبا بروز کرد و جمع بسیاری تلف شدند ، و چون در بین تلف شدگان کسانی بودند که وراثتی برایشان باقی نمانده بود ، حاجی ملا رفیع اموال بلا وارث را ، به عنوان ولایت شرعیه ، تصرف و تصاحب کرد . شاید به همین جهت بود که حاجی زین العابدین سراوانی ، پدر حکیم بقراط معروف رشت ، تقریباً نامهای ، که سه بیت اولش در اینجا نقل می شود ، در ذمش سرود :

ای جناب حجة الاسلام ، ای ملا رفیع
برقی این حجت اسلام بی جان بیست
در شریعت شرمحظی ، در طریقت کفر محض
در حقیقت کافر مگر غیر ایشان بیست
بعد فوت حاجی ملا ظاهر ، آن رکن رکن
در غروب شمس ، چون خفاش ، پرن بیست

لقب شریعتمداری بعد از فوتش به میرزا مهدی رسید . میرزا مهدی از جمله ملایانی بود که عقیده داشت دولت تزاری روس حامی ایران و پشتیبان اسلام است و بایستی تحت حمایت آن دولت درآمد و سیاستش را در ایران تقویت کرد ، و چون در عقیده اش جازم بود ، لذا پروا نداشت از اینکه مرشد دربارش چه نحو قضاوت کند . در حقیقت به قضاوت مسلمانان درباره يك ملای طرفدار روس همیشه نصیحت داد . چون مجاهدین مشروطیت تفردهايش کرده از او مبلغی پول گرفته بودند ، لذا او هم در مقام تلاقی بود و به کمک فرزندش رضا شریعتزاده ، که بعدها به قائم مقام الملک ملقب گردید ، استثنای تهیه دیدند بر پیشای اینکه اهل گنجه (۶) است و به استاد همین استشهاد ، تقاضای تابعیت روسیه کرد . قونسولگری روس ، که تصویری کرد گنجه شهری است منحصر به فرد که در نقشه جغرافیایی آسیا در قفقاز واقع شده ، تقاضایش را پذیرفت ، و به وزارت خارجه روسیه فرستاد . رضا شریعتزاده ، به منظور تسریع در صدور تذکره تابعیت ، شخصا به روسیه رفت و چون نمی خواست زیاد در آنجا معطل شود ، شی که امیراطور به تئاتر می رفت ، او به قیافه يك مرد بخارایی جلسو امیراطور دویده و با تعظیمی فرا عریضه ای به او تقدیم کرد . مضمون نامه درخواست صدور او امراکید مبنی بر تسریع در اعطای تذکره تابعیت بود ، فرمائی که چند روز بعد صادر شد . ملا مهدی رفیع اوغلو و فرزندش رضا رفیع اوغلو جزء رعایای امپراطوری روس معرفی شده بودند و بهر دمند از مزایای این تابعیت .

شریعتمدار دستور داده بود جلو درب ورودی منزلش را با کاشیهای سبز تزیین کنند و عبارت « دارالشریعه » را با حروف درشت در وسط کاشیها جای دهند و در بالای ساختمان مسکونیش پرچم روس برافرازند . این امر به روحانیون شهر گران آمد و در این خصوص جمعی از ملایان به حاجی سید رضی مقیسی ، که از مالکین بزرگ به شمار می آمد و تسایلی هم به مشروطه خواهی نداشت حتی از تجاوزاتش به زارعین فومنی حکایاتی مشهور بود ، مراجعه و خواهش کردند اقدامی کند تا شریعتمدار از افراشتن پرچم روس فراز خانه اش

منصرف شود. خواهش دیگر ملایان این بود که بگیر و ببندهای ستمکارانه‌ای را که به دستور او و فرزندش رضا شریعت‌زاده صورت می‌گیرد، متوقف سازد و بیش از این اجحاف و جور در حق همشهریانش روا ندارد، و این زمانی بود که قونسول روس، نکراسف، عده‌ای از آزدیخواهان را به بهانه‌های مختلف دستگیر کرده شکنجه‌شان می‌داد و جمعی را هم اعدام و یا از زادگاهشان تبعید کرده بود.

مذاکرات ملایان با مقیمی به اینجا رسید که وی موافقت کرد استعای مردم را به شریعت‌مدار ابلاغ کند، و لذا رضا شریعت‌زاده را به‌خانه‌اش دعوت کرد و ضمن پذیرائی گفت: گرچه لازم بود شخصا خدمت حضرت والا می‌رسیدم و این عطیی را که الساعة می‌خواهم بگویم حضورا به‌سمع معظم له می‌رسانیدم، ولی چه کنم که توفیق یار نبود و اکنون به‌وسیله شما منصرف می‌شوم و عرض می‌کنم که گذاشتن یا برداشتن پرچم روس بالای خانه مسکونی شما تأثیری در روابط دوستانه‌تان با روسها ندارد لیکن از لحاظ افکار عمومی نه تنها مصلحت نیست بلکه مضر هم هست. جمعی در این خصوص به‌من مراجعه و استدعا نموده‌اند، شخصا نیز صلاح شما و خانواده‌تان را در این می‌دانم که یا بمیرق روس را از فرساز خانه‌تان پایین بکشید یا آن کاشیها را که روی‌شان «دارالشریعه» نوشته شده است از سردرب خانه‌تان بردارید.

شریعت‌زاده از این اظهار خاش تنگ شد، اما به‌روی خود نیاورد و رفت و مقیمی را در انتظار ملاقات بعدی باقی گذاشت. هنوز چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که شهرت یافت در خانه حاجی سید رضی اسلحه کشف شده است. عده‌ای قزاق خانه حاجی سید رضی را محاصره کردند. قونسول روس همراه شریعت‌زاده وارد خانه شد و با دشنامهای بی‌بانی شروع به جستجو و به‌هم‌زدن خانه کردند؛ و چون خود می‌دانستند که موضوع اساسا مشکفی است، برای آنکه دست خالی برنگشته باشند، مقداری اثاث خانه را جمع کرده به قونسول‌خانه بردند. آنگاه به حاجی سید رضی پیغام دادند که: تمامی جواهرات و اناجیات در تصرف ماست و دست نخورده و از بین نرفته است. چنانچه می‌پذیری که پرچم روس را بالای خانه‌ات به‌اهتراز درآوری، همه اموالت مسترد خواهند شد و خودت نیز در مصونیت و آسایش به‌یاد خواهی بود والا باید مجازاتهای دیگری را هم منتظر باشی.

آورنده پیغام رضا شریعت‌زاده بود، و پاسخی که از مقیمی شنید، این بود که: برو به‌اربابت بگو اگر، اموال که سهل است، بچه‌هایم را جلو چشم قطع قطع کنند، بیرق بیگانه را بالای خانه‌ام نخواهم افراشت. روز بعد، به دستور قونسول روس، کلفتها و نوکرهای حاجی سید رضی را به‌عنوان تحقیق کشف اسلحه به قونسول‌خانه جلب کردند.

شریعت‌زاده آن روز وقایع‌نامه ملک بعد، هر صبح و عصر به‌درشکه قونسولگری سوار می‌شد و چهار قزاق روسی از جلو و عقب کالسکه می‌ناهند و بدین طریق قدرتش را به‌رخ مردم می‌کشید و بی‌بندهای تهدیدآمیز قونسول را ابلاغ می‌کرد.

گاهی هم که قونسول روس سوار کالسکه می‌شد، او جلو کالسکه کنار سوارچی می‌نشست و یا سوار بر اسب همراه کالسکه می‌ناخت. تلگراف زیر در تاریخ قوس ۱۳۳۹ هـ ق از طرف انجمن اباتنی به وزارت خارجه مخابره شد:

چند روز است حاجی شریعت‌مدار، بر حسب امر قونسول روس، اتباع خارجه را در منزلش دعوت نموده جمله‌ای که دال بر عدم امنیت است، نوشته از آنها به‌اکراه امضا می‌گیرد تا به‌بطرزبورغ مخابره نماید. در صورتی که اغلب امضاکنندگان شکایت دارند که ما را به‌زور وادار به‌امضا می‌کند. اقدامات قونسول، به‌دستکاری شریعت‌مدار، ممکن است تولید اشکالاتی نماید. تمنی داریم سریعاً جلوگیری فرمایید.

عکسی در همین کتاب از نظر قارئین می‌گذرد، مربوط به زمانی که چند تن از آزدیخواهان گیلان را روسها در «ناصریه» رشت به‌دار زده‌اند و قایم‌مقام، که همراه چند تن از افسران روسی عکس گرفته، طوماری در دست دارد که در آن حکم محکومیت شهدا نوشته شده است.

قایم‌مقام مرد با هوش و حاضر جوابی بود. یک روز که پدرش از باب مزاح، با اشاره به پیشکاپهای شتر، گفته بود: اینها خرماهای عراقینند، جمعشان کن، به‌دردت می‌خورد. قورا جواب داده بود که: اینها خرماهای

عراقی نیستند زبونهای رودباریند.

فرزند دیگر میرزا مهدی شریعت‌مدار، حاجی میرزا ابوالحسن، مردی بذال و دست و دل باز بود؛ و چون با خواهر حاجی معین‌السلطنه رشتی ازدواج کرده بود و خانواده معین‌السلطنه مستغلات و املاک فراوان داشتند، طبعاً از ثروت عیالش بهره‌مند می‌شد و از درآمد املاک مزبور به‌طالب علوم دینی کمک می‌کرد. بدین جهت شخصیتی کریم شناخته شده احترامات خاصی را به‌سوی خود جلب کرده بود.

فرزند دیگر شریعت‌مدار حاجی بحر العلوم نام داشت که مردی سیاست‌پیشه بود و با آزدیخواهان گیلان خصوصت می‌ورزید. محمد کسمانی درباره سواد و اطلاعات فقهی‌ش چنین گفته بود:

نبرده پیرهای از علم گفته بحر علوم تو هی بگو که شریعت‌مدار علامه است از فرزندان متعدد شریعت‌مدار یکی هم حاجی آقا رفیع، معروف به ثقة الاسلام بود که در کارهای سیاسی مطلقاً مداخله نمی‌کرد و به‌همین جهت در عداد روحانیون سلیم و آرام محسوب می‌گشت (در دیماه ۱۳۴۸ هـ ش در ایران درگذشت).

ملای معتقد رشت، حاجی آقارضا، که افراد خانواده «رضا» به‌دومنسوبند، با آنکه با میرزا مهدی شریعت‌مدار میانه نداشت و او را لوطی می‌نامید معیذا دختر شریعت‌مدار را که شوهرش، معین‌التجار، مرده بود، برای فرزندش، حاجی شیخ‌علی، به‌زنی گرفت و این البته یک ازدواج سیاسی بود که از لحاظ عدم وقوع تصادم بین دو مرجع روحانی اشرافی واقع شده بود. حاجی آقا رضا مردی ثروتمند و مال‌اندیش بود و گذشته از وصلت سیاسی مزبور از نظر توسعه قدرت و با لاف حفظ آن، خواهر نام‌السلطنه تالش (امیرمقتدر) را برای فرزند دیگرش حاجی شیخ اسدالله، به‌زوجهیت گرفت و هفت‌ساله در خانه خود، که اکنون خراب و جزء خیابان بیابوی شده، روضه‌خوانی مفصل راه می‌انداخت و بولهای گراف در این راه خرج می‌کرد. خاصه روز عاشورا، که خلعها و انعامات بسیار بین دستجات عزادار و سرخسنانشان توزیع می‌کرد. یک عکس از مهدی شریعت‌مدار در خانه شهر آشوب (سنت‌الشریعه) دیده شده که به‌نظر بسیار عجیب می‌آمد. عکس مزبور را شهر آشوب می‌گفت در کلیسا برداشته شده و مربوط به سال اول جنگ بین‌المللی است (۱۳۳۲ هـ ق) که شریعت‌مدار دست بلند کرده برای فتح دولت امپراطوری دعا می‌کند.

قایم‌مقام چند دوره نماینده مجلس شد و در تمام دوران سلطنت اعلیحضرت فقید جزء اصحاب صفه بود ولی بعد از نشر کتاب آقابگ‌اف در پاریس (نماینده گ. پ. او. شوروی در ایران) معغوض و معضوب واقع شده خانه‌نشین گردید. یک بار خود را جلو ماشین شاه اداخت تا او را بر سر لطف بیساورد، ولی موثر واقع نشد.

از شهریور ۴۰ به این طرف، مجدداً به‌دربار راه یافت. به‌طوری‌که در اغلب سفرها در رکاب اعلیحضرت بود و به‌همین جهت نفوذ کلامی به‌هم‌زده بود و از او حساب می‌بردند. روسای دستگاههای دولتی و وزرا و وکلای مجلس و مستوفیان و رجال روزهای جمعه در خانه‌اش پذیرائی می‌شدند و توصیه‌هایش را نمی‌از روی ترس و نیمی از روی میل به‌موقع اجرا می‌گذاشتند. قایم‌مقام، مخالفت ورزید منزوی و خانه‌نشین شد، و در حالی که تحمل مفارقت مقام بر وجودش سنگینی می‌کرد سرانجام در آذرماه ۱۳۴۳ هـ ش، در تهران، بدرود حیات گشت.

- ۱) تاریخ مشروطیت ملک‌زاده، ج ۲ صفحات ۲۲۲ و ۲۲۳.
- ۲) روزنامه شمس اسلامبول، شماره ۲۲ محرم ۱۳۲۷.
- ۳) شمس اسلامبول، شماره ۲۲ محرم ۱۳۲۷.
- ۴) ج ۱ ص ۱۵۰.
- ۵) مقصود پل سابق منجیل است که آجری بود بعد به‌آهنی تبدیل شد. پل آهنی را انگلیسها در واقعه انقلاب جنگل منفجر کردند و بعد از مرمت تا زمان احداث سد سفیدرود باقی بود. پل سیاه‌رود هم اکنون باقی است که با احداث جاده جدید رشت‌کنار افتاده است.
- ۶) گنجی یکی از قراء رودبار گیلان است.

و از
انه ضمن
گویا
خود را
سیم گرفته
که آنرا
ملار فیه
در کتاب
فرود از
که
که
دیگری
دلی بود
که به سال
ن درین
ملار فیه
شاید
معروف
تر دش
مهدی
و پشتیبان
ان تقویت
بر باره‌اش
طرفدار
ه از او
ش رضا
به دید
تابعت
منحصر
پذیرفت،
در صدور
جا معطل
ی جلو
ون نامه
بود،
رضا
همند از
کاشیهای
کاشیها
بن اسر
چی سید
له خواهی
احمه و
خانه‌اش